

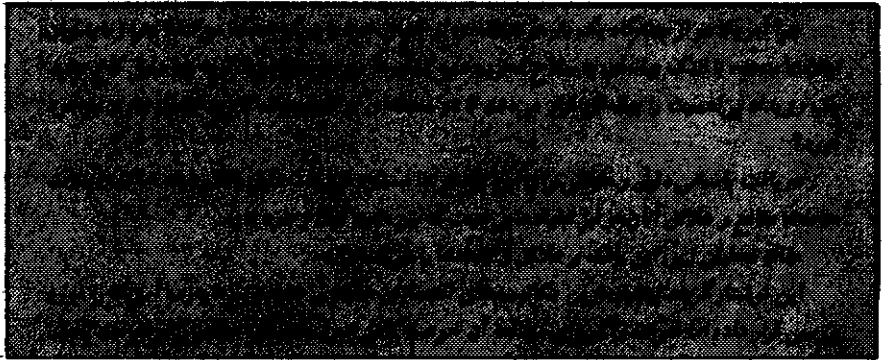
ایالات متحده؛ در تضاد با منافع خود و درگیر با جهان

کارگران ماهر و...) اندیشمندان (شامل فن سالاران و دیوانسالاران، مدیران، پژوهشگران و دیگران)، زراندوزان (آنان که فکرشان بیشتر به دنبال پول است) و بسا اخره تهیدستان (شامل کارگران ناماهر، کارگران کشاورزی یا زحمتکشان). وقتی یک طبقه نمی تواند حکومت کند جای خود را به بعدی می دهد تا باز نوبت به خودش برسد. جالب اینکه در نظام فلسفی او حکومت تهیدستان، موقتی، غیرمنطقی و مخرب است.

معنای طبقه، در این نظریه، با ساختارهای اجتماعی و تولید، با آرمانهای جامع و خصال روحی و اجتماعی گسترده و حتی با ماهیت شغلی همگون مشخص نمی شود. شاید نوعی تشابه شغلی باضافه سطح درآمد معیاری برای تعریف طبقه از سوی این نظریه باشد. اینکه چگونه این طبقات نیروی مادی و روابط اجتماعی پیدا می کنند مشخص نیست. این که واقعاً فصل مشترک واقعی هر طبقه چیست باز نامشخص است. از همه جالب تر این که نمی دانیم چگونه باید نشان دهیم که در تاریخ ایالات متحده و غرب صنعتی حکومت بی در پی طبقاتی چهارگانه وجود دارد ولی حکومت رو به قدرت و گسترش سرمایه از طریق سازمانهای اجتماعی و تکنوکراسی و بوروکراسی رو به تحول، خیر.

باترا، یک اقتصاددان لیبرال طرفدار بازار آزاد با چاشنی نسبتاً قوی اصلاح طلبی است که دیدگاه رادیکال اقتصادی از نظام سرمایه داری را نفی می کند و به جای آن دیدگاهی من درآوردی ولی فاقد انسجام معناشناسانه را می نشاند. در این دیدگاه، جبر تاریخی و قانون تحول اجتماعی، بسی پایه و بی رنگ و ریشه، با نظریه های راستگرای افراطی پول گرایان مکتب شیکاگو در هم می آمیزد. این دیدگاه به جای درک واقعیت درونی نظام سرمایه داری آمریکا، نتایجی می گیرد که آمیزه بی است از واقعیت و وهم. در میان واقعیت های بیان شده آن (بگذاریم از اینکه او اشاره می کند که با همان دستگاه جام جسم گونه فکریش و نه از طریق درک تعارضها و مبارزه ها، سقوط شاه راه مانند شماری از غیبگویان معروف آمریکا، پیش بینی کرده بود) البته اصل بروز بحران، از مدتها پیش، از سوی شمار دیگری از اقتصاددانان «غرب» و «جنوب» پیش بینی شده بود. حتی «گالبریت» که بیشتر یک دموکرات است تا پیشکسوت و هم مسلک باترا و سرکار، بروز آن را هشدار می داده است. (۵)

اما مکتب اقتصاد چپ، بدون ضرورت ترسیم



نوشته: دکتر فریبرز رئیس دانا

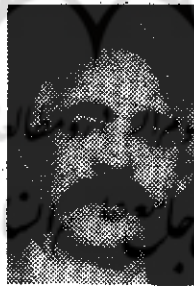
بحران در ایالات متحده

وقتی «راوی باترا» اقتصاددان هندی تبار پیشگور، کتاب خود را به نام «بحران بزرگ ۱۹۹۰» در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد^(۱)، در عین حال خود را یک به صدا درآورنده آذیرهای خطر در هم فروریزی اقتصاد آینده ایالات متحده اعلام کرد. البته اقتصاددانان بیشتر از آنکه با سرو صدای او دستپاچه شوند، به جدایت و ذوقمندی کار او در تشخیص و ترسیم چرخه های دقیق اقتصادی علاقمند شدند، و کمی بعد هم آن را فراموش کردند. چرخه های اقتصادی که او می کشید، انطباق بیش از اندازه زیادی با الگوی نوسانات هم شکل و تکراری پیدا می کند که واقعاً ظهور آن، به خاطر بی نظمی های آماری ذاتی موجود در دانش اقتصاد، بعید است.

از همه مهمتر، مقایسه ای بود که او بین شرایط انتهایی دهه هشتاد با شرایط پیش از بحران بزرگ ۳۲-۱۹۲۹ به عمل آورد و نتیجه تکان دهنده ای گرفت: بحران در راه است. تورم، افزایش پول و مقررات حاکم بر کسب و کار هر ۳۰ سال یک بار (و با بیشترین بی نظمی هر ۲۹ تا ۳۱ سال یکبار) با هم به نقطه اوج می رسند. در این فاصله ۳۰ ساله یک دوره ۱۰ ساله افت فعالیتها را داریم و یک دوره ۲۰ ساله بهبود. در پایان دوره ۱۰ سال اول به بحران کساد یا به نقطه حقیقی می رسیم و ۴۰ سال بعد دوباره به همان وضع گرفتار می آئیم. در سال ۱۹۲۹ اقتصاد ایالات متحده در چنین نقطه ای بود. از آن زمان، تا مقطع پیشگویی راوی باترا، دو دوره ۳۰ ساله گذشته بود. پس باید در ۱۹۹۰ شاهد پایین ترین حد فعالیت های اقتصادی و لذا شاهد بیکاری و کساد باشیم. او می گوید: فلاکت در ۱۹۹۰ رخ خواهد داد^(۲)، زیرا

در هر ۶۰ سال بدترین کسادها رخ می نماید.

این پیشگویی اقتصادی به نظریه جبر تاریخی معتقد است، جبری که همانند قوانین طبیعت عمل می کند که با آن نمی توان به ستیز برخاست، همچنانکه نمی توان انکار کرد که آب بر اثر ماهیتش سر بالا می رود. در عین حال، بنا به این نظر انسان در چارچوب قوانین جبری می تواند بر سرنوشت خود مسلط شود و ناملازمات را مهار بزند، چنانکه می توان آب رودخانه را نیز رام و آن را زندگی بخش کرد. (۳)



دکتر فریبرز رئیس دانا

قوانین جبری که قرار است بحران ۱۹۹۰-۹۶ را، به زعم باترا، پدید آورند، بخودی خود، شکل گیری الگو وارده بی چرخه های اقتصادی نیستند، بلکه نیزوهای هستند در پس این نوسانات ترسیم شده منظم: چرخه های اجتماعی بر بنیاد نظریه سازی «سرکار» (۳) اثناء بنا به این نظر، این چرخه های اجتماعی هم عبارت نیستند از قانون تحول جامه، بر بنیاد ستیز طبقاتی و تکامل تاریخی. چرخه های اجتماعی عبارتند از ظهور پی در پی چهار عصر متمایز، در هر عصر یک «طبقه» زمان واقعی امور را در دست دارد. طبقات، به نوبت حکومت می کنند و جای خود را به دیگری می دهند. اینها عبارتند از: جنگجویان (شامل پلیس و آتش نشانها و

الگوواره‌ها و جبر طبیعی نوسانات، بلکه با تحلیل تطبیقی- تاریخی در واقع سر برآوردن مجدد آن‌را به گونه‌ی دیگر ولی نه چندان غریب- انتظار می‌کشید.^(۶)

به گمان ایشان بحران چه به صورت ناموزونی در شاخه‌های تولید باشد، چه به صورت نارسایی در قوه خرید مردم در برابر نیروی انباشت سود شرکتها، با تدبیرهایی مانند کسر بودجه و توسعه بدهکاریها به تعویق می‌افتد اما نمی‌میرد. باز، به باور ایشان، طرحهایی برای نفوذ بیشتر در بازارهای جهان بکار می‌افتد، سیاستهای جنگی مشتریان صنایع داخلی را زیاد می‌کند ولی بنا به قانون دیالکتیکی موجود در این نظام، اینها همه امکان ظاهر ساختن بحران را در زمانی دیگر شکل می‌دهند. چگونگی بحرانی: بحران رکود تورمی. از یک سو بیکاری زیاد می‌شود و کالاهای سرمایه‌ی و سرمایه انباشت شده نابکار آمده می‌ماند، از سوی دیگر این وضعیت کسادی نه تنها موجب کاهش قیمتها نمی‌شود، بلکه با تورم فزاینده همراه می‌گردد.

اما دیدگاه نخست، نمی‌تواند واقعیت رکود تورمی را در دستگاه شبه مکانیکی خود بسپارد. در این دیدگاه، به تبعیت از مکتب پول‌گرا، عرضه بیش از حد و نامناسب پول موجب تورم است. انقباض پولی، برعکس، تورم را از بین می‌برد و کسادی به بار می‌آورد. پس چرا مسئولان اصلی اقتصاد و متخصصان از گذشته‌ها و تجربه‌ها درس نمی‌آموزند و اشتباه را تکرار می‌کنند؟ بگمان ایشان، چنین است زیرا آن‌ها درگیر و دار چرخه‌های اجتماعی ناگزیر از این اشتباه می‌شوند. پول عاملی برونزاست و خارج از اراده ایشان. اشتباه پولی تقدیری است و اسیر چرخه‌های اجتماعی که ماهیت آن بنا به همان بحث چهارطبقه‌ی مربوط می‌شود.^(۷)

به گمان ایشان ماهیت امروز اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا یک روند پراضطراب را نمایش می‌دهد: تمرکز رو به افزایش ثروت و درآمد؛ و کسری بودجه. دوره، دوره مایه‌داران است (می‌بینیم، این نه یک بحث ساده است و نه یک بحث گذرا و تناوبی، ولی فقط در محدوده خود درست است، و این هم نمونه دیگری است از تداخل وهم و حقیقت). ثروتمندان از زیر بار مالیات درمی‌روند. در عین حال هزینه‌های دولت بالا می‌رود زیرا این یک‌گرایش چرخه‌ی است. هزینه‌های نظامی نیز رشد می‌یابند. بار این هزینه‌ها را مردم عادی - و نه مایه‌داران - می‌پردازند.

نتیجه چه؟ در این چرخه جدید، دوره هفت ساله کسادی و گرفتاری را در پیش رو خواهیم داشت. چرا؟ زیرا همه چیز می‌رود که با یک موج بی‌اعتمادی و سرازیر شدن مردم به بانکها، برای گرفتن پولشان و به بازارهای بورس، برای فروش اوراق بهادارشان رویرو شود. آتوق است که دوره افت سرمایه گذارها شروع

می‌شود. اما تورمی در کار نخواهد بود زیرا در این چرخه موفقیت دولت طوری است که با افزایش پول محتاطانه عمل می‌کند.

واقعا همین؟ به همین سادگی، درست در رأس ساعت مقرر پس از ۳۰ سال اعتمادها فرو می‌ریزند؟ آیا دولت حتماً اشتباه نمی‌کند و پول مازاد منتشر نمی‌سازد ولی باز حتماً اشتباه می‌کند و سیاست انقباضی پیش می‌گیرد و بسا سیاستهای مالیاتی غلط قدرت را به زراندوزان می‌دهد و لذا رکود بدون تورم، مطابق طرح انتظاری، ظاهر می‌شود؟ آیا صحنه انتظاری بی‌هیچ کم و کاستی با تسخیر روح مجریان و مردان اقتصاد از در وارد



می‌شود؟ واقعا همان جبر تاریخی طبقات چهارگانه، بی‌تردید کار خود را انجام می‌دهد؟ دولت هیچ انگیزه مادی و ماهیت طبقاتی در عملکردهای خود ندارد؟ بقیه جهان هیچ و نیروهای اجتماعی داخلی خستی هستند؟ هیچ هستند؟ من هیچ مبنای نظری در دفاع اینگونه نسخه‌برداری و الگوسازی مکانیکی که می‌کوشد تا نوسانات را آنچنان تکراری و جبری سازد نمی‌یابم. حتی نظریه کینز برگر^(۸) که موضوع را به موج ناآرامی ذهنی و تشویش عوام بسته می‌داند فقط گوشه‌ی از حقیقت را بیان می‌کند می‌بینیم تحلیلهایی از این دست، چقدر ناشایسته و ناموفق می‌کوشند تا شیخ یافته‌های اقتصاد چپ و پیشرفتهای نظری و تجربی نو مارکسیستی را از خود دور و ساختارهای نظام سرمایه‌داری را فراموش و بحث خود را سطحی کنند تا مبادا برایشان، این دزدک شجاعانه گران تمام شود.

بازی، نوسانات وجود دارند زیرا ماهیت و تنگناهای ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری مرکزی (و

آمریکا البته)، بنا به ماهیت، از عناصری سنگین یا مجموعه‌ی از خرده عناصر تشکیل شده است که بر یکدیگر نیرو وارد می‌کنند، اما برآیند نیروهای آنان تعادل پایدار را بر نمی‌تابد. سبب درونی طبقاتی با ابعادی پیچیده، جریان انباشت و رقابت را، هم در صحنه داخلی و هم در صحنه بین‌المللی، و هم‌اوردی قدرت تعادل از درون را ناپایدار می‌کند. اما روح جمعی نظام چیره اقتصادی ضرورت‌هایی را برای مقابله با بحران و به تعویق انداختن آن می‌شناسد و مانند همه جنبه‌های پیشرفت فنی برای آن راه حل می‌سازد.

مهمترین راه حلها در تعویق بحران و در انتقال آن به خارج است. در این صورت گونه دیگری از تعارض و نابسامانی ساختاری بروز می‌کند. جنگها، سیاستهای بازرگانی خارجی تحمیلی یا آزاد، منازعه هم اکنون در آمریکا بین جمهوریخواهان کنگره و رئیس‌جمهور بر سر سیاست بودجه متوازن، از این نوع‌اند (به بحث بعدی مراجعه کنید).

تجربه‌ها چه می‌گویند؟ دوره‌های نسبتاً منظم نوساناتی ادواری که قبلاً وجود داشت پس از جنگ جهانی دوم، به تدریج جای خود را به دوره‌های رونق طولانی و دوره‌های کسادی کوتاه‌تر دادند، که در آن دوره‌های رونق به زور و کمک سیاستهای کسر بودجه و اعطای وام به شرکتها و در عین حال اعطای اعتبار خرید به مردم عادی دوام می‌یافتند؛ سیاستهایی که کسر بودجه را زیاد و توزیع درآمد را نابرابر می‌کرد (آنچه باتراواژگونه و در آئینه کوچک‌نما می‌دید). در این دوران، نیازهای اقتصاد به افزایش کسری بودجه و به توسعه بدهیها و به تحریک تقاضاها هرچه بیشتر می‌شد. صنایع تسلیحاتی نقش اساسی تری در اقتصاد ایفا می‌کردند.^(۹)

رقابت شرکتها و واحدهای اقتصادی بزرگ و انحصاری با یکدیگر، از صورت عادی خارج شده به صورت رقابت بر سر تصاحب بازارهای جهانی و بلعیدن سهم‌های بیشتری از اعتبارات (و کسر بودجه دولتی) درآمد. رقابتها جنبه سیاسی به خود گرفتند و جناح‌بندی در سنا و مجلس نمایندگان و بر سر انتخاب و جهت‌گیری رئیس‌جمهوری برجسته‌تر می‌شد، و امروز صف آراییی سیاسی که تبلور سیاستهای اقتصادی و سمت و سوی منابع ملی و دولتی است، خشمگانه‌تر و بی‌ترحم‌تر از هر زمان دیگر است.

اما، چهره اصلی اقتصاد، تنها با بحرانیهای پنهان شده، مهار شده و فشرده شده تر متمایز نمی‌شود. بجز آن چهره دیگری به صورت دوگانگی اقتصادی بروز کرده است که سابقه‌ی تقریباً ۳۰ ساله دارد. و این یک چهره نسامانوس و غریبی بود که حال مدنهادست برای اقتصاددانان آشنا نمی‌نماید: رکود تورمی. کسادی و بیکاری با اضافه گرانی. این که اقتصاد غرب تورم دو

رقمی را کمتر دارد یا ندارد، فقط البته مایه دلخوشی برخی از اقتصاددانان و سیاستمداران است وگرنه تورم مزمن شده است. سیاستهایی که رکود و جلوگیری از سقوط نرخ سود و کاهش انباشت سرمایه را در هدف بیماران خود قرار می‌دادند تا گزیر، اقتصاد را به یک تورم ماندگار تبدیل کردند.

مسابقه برای تمرکز ثروت، دیگر، چیزی نیست که با پندهای اصلاحگران، با قبول تقدیر حکومت طبقات بالاتر حل شود و ناممکن بودن حکومت تهیدستان را هموار و تحمل پذیر کند. سيطرة جهانی، خواه با نظم نوین، بیان شود و خواه با دستولیت جدید آمریکاییان، و خواه با طرح «مقاطعه با آمریکا» (که طرح جمهوریخواهان کنگره برای آینده اقتصاد آمریکا است)^(۱۰)، ضرورت ذاتی نظام اقتصادی شده است. تشخیص سیاست خارجی آمریکا، جز از طریق

چگونه به قیمت پدمیکار شدن دائمی ایالات متحده و به ضرب روند سیاستهای تورم‌زا، تقاضا معضوفاً بالا نگه داشته شده و بحران مهار می‌شود. اما اینها، همه، در جای دیگر سر درمی‌آورند: در بحرانهای جهان، در آسیبا و فشارهای اجتماعی داخلی، در مصیبتهای اقتصادی پراکنده در جنگها و شورشهای محلی و شهری، در جنگ طلبی‌ها، در نبرد قدرت داخلی و در سیاستهای متناقض و غریب بین‌المللی.

واقعیت اینست که بحرانهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۶ واقعاً یک بحران جدی بودند. بحران ۸۱ - ۱۹۸۰ نیز همین‌طور، و بحران شروع شده از ۱۹۸۶ نیز که مایه پیشگویی‌های باترا شده نیز همین‌طور. درباره این بحران آخری بهتر است پیشگویی‌های باترا را به حدس زندهای درست کسی که دست‌های ورق در دست دارد که روی آن به سمت اوست تشبیه کنیم. او هر بار هر یک

بحران و رکود، محرک اصلی تصمیم‌گیری‌های برون مرزی ایالات متحده است

تعارض‌های اقتصاد داخلی، مسایل بحران و حل بحران، نبرد قدرت داخلی، میسر نیست، هرچند هم بجز آن مسایل حیثیتی، آرمانی، اعمال قدرت، تعارض‌ها در نظام و انکس‌های متقابل بین‌المللی، در جای خود، اهمیت داشته باشند.

تراکم ثروت در دستهایی محدود

یک کساد در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ گریبانگیر اقتصاد ایالات متحده شده بود. چون نیک بنگری این کساد از مازاد انباشت و محدودیت قوه خرید نسبی داخل و خارج در برابر آن (که به رغم آن، دائماً به ضرب اثرکسیونهای محرک تقاضای خانوار، مانند اعتبارات قسطی، بالا نگه داشته می‌شد) مایه می‌گیرد. هم چنین، این کساد از مدت‌ها پیش وجود داشت، منتها از طریق افزایش پدمیهای دولت و سیاست‌های انبساط دولتی - شرکتی و با بالا بردن مصنوعی سفارشات و تقاضاها، از طغیان آن جلوگیری و در واقع به نوعی سرکوب شده است. از ۱۹۳۰ به این طرف مدام قیمت‌ها افزایش یافته و ثروت در دستهایی محدود تراکم‌تر شده است. «رود ریگر دورنبوش و استنلی فیشر»^(۱۱) صاحبان یکی از معروفترین کتابهای اقتصاد کلان می‌گویند: «آیا ممکن است [بحران] دوباره روی دهد، همه توافق دارند که ممکن نیست، جز البته در صورت اعمال سیاستهای برآستی مصر در خطا... دوباره مالیاتها را در وسط بحران بالا نخواهند برد، در صدد متوازن ساختن بودجه برنخواهند آمد. فدرال زور به طور فعال همواره مواظبت خواهد کرد که عرضه پول افت نکند...»

چنین بیانی که در واقع از تجربه‌های شکست ذاتی، نظریه پیروزی پایدار ساخته است، نشان می‌دهد که

کسری ادامه یافت، تورم ادامه یافت، و عدم تعادل عرضه و تقاضا گرچه تا حدی فروکش کرد اما به صورت فنر سرکوب شده درآمد تا بعداً چهره بنماید. کنگره با تصویب قانون گرام - رودمن در ۱۹۸۵ تازه وعده کرد که بودجه در سال ۱۹۹۱ متوازن شود. جالب است آقای گینگریچ از حزب جمهوریخواه و سختگوی نمایندگان، حالا در سال ۱۹۹۵، به صدا درآمده است که: باید جریان متوازن بودجه ۷ سانی به درازا بکشد زیرا همین جوری نمی‌شود بودجه را متوازن کرد.

در فاصله ۸۹ تا ۹۱ آقای بوش، میراث‌خوار سیاسی ریگان به قدرت رسید. اما این کاروانسالار سیاستهای ضربه‌های رشدزا، خیلی زود در ادامه راه ریگانومیکس به بن‌بست رسید. تغییر مسیر جدی و انتخاب یکی از آن میان‌برهای خطیر و پرترکامی ضروری بود. چرا در این موقعیت، جنگ خلیج فارس در گرفت؟ چه کسی آن را به راه انداخت؟ نقش دولت عراق، دولت کویت، سفیر آمریکا، سیا و دیگران در این جریان چیست؟ البته هزاران موضوع بررسی در همین جا نهفته است. هرچه بود، اما جنگ خلیج فارس به یاری آمد تا دهها میلیارد دلار سفارش اسلحه و خریدهای وابسته، که سرمایه‌داری صیونستی نیز توانست مورد تأییدش قرار دهد و با راستای سود کوتاه مدت و منافع بلند مدت خود در تعارض نیافتش، دریافت کرد هزینه‌های جنگ نیز از دوش مالیات دهنده آمریکایی برداشته شد. بله، جنگها به کمک می‌آیند تا سفارشات بالا بروند و کساد می‌شود. باترا در طبقه‌بندی‌های جدید غیرمارکسی خود، نبرد سرمایه و کار را در راستای جهان و تاریخ معاصر آن نمی‌بیند. لذا جز ادامه کساد در دوره ۹۶ - ۹۰ که بیشتر یک یادآوری مفید است تا یک یافته بی‌سابقه نمی‌تواند ایجاد دیگری را در آینه پیشگویی خود نظاره کند. این، خاصیت نگرش در آینه کوچک و محدب است. اما در واقعیت، این رئیس‌جمهور، آقای بوش بود، که با جنبه یا جلوه تازه‌یی از ریگانومیکس به میدان آمد و کار وی دمیدن بر کوره سفارشات نظامی بود، ولو به بهای زیانه کشیدن شعله‌های جنگ و کشتار و بمباران.

جنگها هزینه دارند. اما، منافع هم دارند. وقتی بر سر تحمل هزینه و تصاحب منافع درگیری پیش می‌آید - یعنی جنبه‌یی از رقابت و مبارزه طبقاتی برای انباشت و سود ظهور می‌کند - واضح است که کسانی از درون حاکمیت با ادامه جنگ مخالف می‌شوند، توده‌های مردم که بار هزینه را می‌کشند و جان می‌دهند و معلول می‌شوند، و منافع جنگ را به دیگران می‌رسانند، به هر حال، به رغم مغز شویی‌ها، به داوری وجدان بیدار بشری خود، خواننده می‌شوند، و بالاخره در برابر جنگ. چنانکه تجربه ویتنام هم نشان داد - قیام می‌کنند. اما جنگ خلیج فارس با هزینه متحدان صورت می‌گرفت، فشار بر سمت هزینه بودجه، کمتر از کششی بود که به سمت درآمدها وارد می‌شد. جنگ، ضربه‌یی، کوتاه و بسیار سنگین و با آتش تراکم بود. دستاورد اقتصادی آن جالب است: افزایش تقاضا بدون تحریکات تورم‌زا.

اما مردم آمریکا، گویا با نهایت بی‌سیاسی، قهرمان جنگ، آقای بوش، را در جریان انتخابات آخرین دوره به زیر کشیدند. طرح بوش بر بحران اقتصادی فائق نیامده بود. البته آن قسمت از پیش‌بینی‌ها که می‌گفتند فلاکت ادامه می‌یابد و جهان را نیز دچار مصیبت می‌کند، درست از آب درآمده است، ولی باور کنید که تحلیلهای دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند فرو شدن جهان در غرقاب را، واقع‌گرایانه‌تر، روشن‌تر و مطمئن‌تر ترسیم کنند.

نظریه‌های پیشگویی چرخه‌یی در انتها به پس‌انداز کنندگان عادی آمریکایی توصیه می‌کنند که مثلاً در یکی دو سال قبل از شروع بحران، که هنوز اثر مسکن ریگانومیکس باقی است، فلان نوع سهام را بخرند و پس از شروع علامت بحران آن را به آرامی بفروشند و یا به بنگاههای کسب و کار می‌گویند: کسب و کارتان را در دوره کساد به کسب تعمیراتی تبدیل کنید زیرا در آن دوره بیشتر مردم دارایی‌های منقول خود را به دست تعمیر می‌سپارند چونکه پول ندارند که کالای نو بخرند! اما این پیشگویی‌ها نمی‌گویند بسیار خوب اگر همه به حرف شما باور آورند - و اگر خودتان به خودتان اعتماد دارید لابد باید چنین انتظاری هم داشته باشید - آنگاه همین که همه می‌فروشند، بحران شدید می‌شود و همین که همه می‌روند مغازه تعمیراتی باز می‌کنند، دیگر گردش امور صورت نمی‌گیرد.

واتکپی درباره وقوع بحران چه باید کرد؟ نظام پدید آورنده را چگونه باید تغییر داد. درباره انبوه بیکارها و گرفتارها و گرانها و حذف امکانات زندگی چه راهی را باید برگزید. مردم بیگناه جهان چه باید بکنند؟ ملت‌هایی که در راه استقلال و برای تضمین یک آینده اقتصادی مطمئن حرکت می‌کنند تکلیفشان چیست؟ و چگونه باید تکلانند تا آماج سیاست‌های تهاجمی سرمایه‌داری موزکی قرار بگیرند؟ و یا چگونه و با چه اعتمادی باید مدارا کنند و منابضان را به قدرتهای جهان، با توقع کرامت هرچه بیشتر از صاحبان قدرت، تسلیم کنند؟

در لحظات نخست پس از انتخاب بیل کلینتون برای دوره ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، که تشریفات تبریک‌گویی پیروزی، از سوی اصلی‌ترین رقیب، یعنی جرج بوش، صورت می‌گرفت، در عین حال نظر توخالی دیگری هم از سوی بوش اظهار شد. او گفت ساخت وی در انتخابات به خاطر «عداوت مطبوعات» بوده است. او نگفت که عداوت از کجا می‌آید. او نگفت که چگونه مطبوعات در حالی که افکار عمومی را می‌ساخته‌اند، خود از آن تأثیر می‌گرفته‌اند. اما، ما توضیح می‌دهیم: در واقع سیاست‌های اقتصادی جرج بوش عبارت بودند از ادامه همان سیاست‌هایی ریگان (یعنی سمت عرضه) که به دلیل شکست و ناتوانی و رسوا شدگی آن پس از آنکه بالاخره بحرانها سرپاز کردند، به ضربه درمانی‌ها متوسل شد. این ضربه درمانی‌ها، عبارت بودند از ضربه‌های افزایش تقاضا به هر قیمت ممکن، ولی نه از طریق توسعه خدمات اجتماعی. بهترین کار افزایش تقاضاهای خارجی، اعم از نظامی و غیرنظامی، بود. با این وصف همه جناح‌های تولیدی و مالی و گروه‌های مختلف مردم

عادی نتوانستند، شانه خود را از زیر پای هول بحران برهاند، گرچه گروه‌های محدودی از انحصارات، خود، غولهای اضافه وزن یافته بودند. مردم عادی و واحدهای کوچک اقتصادی نتوانستند خود را از زیر فشار بدیها و گرانیها، آطور که می‌خواستند و عملی می‌دانستند، برهاند. کارگران و کارمندان و کاسبکاران جزء، به سادگی شغل خود را از دست می‌دادند. در پایان دوره حکومت بوش پس از تجربه ۱۲ سال کاهش مالیات، افزایش هزینه‌های پنتاگون و کاهش هزینه‌های فدرال، بدیهی خارجی آمریکا به ۴/۴ تریلیون دلار رسیده بود (۱۳). کلینتون، رئیس جمهور برگزیده شده بعدی،

۱ درصد از مردم بالانشین جامعه در حدود ۴۰ درصد از ثروت اجتماعی را در تصاحب دارند (۱۵) در کنار منطبق کور وارد شدن و مداخله در جنگ دیگر در جهان (مثلاً در هائیتی که در زمان کلینتون شاهد یاس و مخالفت مردم با آن بودیم) تقریباً یک معناداشت: حکومت ناتوان از حل بحران و تحت تأثیر اقلیت مافوق ثروتمند صیونیست و غیر صیونیست است. تشکیل گروه‌های مسلح مخفی و تشکیل فرقه‌های سری شبه مذهبی با سازماندهی قوی و ایدئولوژی ضدیت با حکومت وقت - که طبیعی است در این شرایط معمولاً از مواضع راست نیز برخوردارند - جنبه دیگری از واکنش در برابر بحران به شمار



عمر ریگان و بوش شرایط اقتصادی ویژه‌ای در جامعه آمریکا ایجاد کرد... این شرایط که روابط خارجی آمریکا را به شدت تحت تأثیر قرار داد قابل دوام است؟

ناگزیر، می‌باید جنگی را برای تصاحب سهم جهانی با ژاپن و آلمان به راه می‌انداخت. هم چنین، مردم از سیاست‌های تزلزل جاری و از دغلاکارهای سیاست خارجی بریده و خشمگین بودند. گفته می‌شود وقتی بوش اعلام داشت که هدف دستگاه حکومتی او بیرون راندن صدام حسین، پس از جنگ خلیج فارس، از صحنه قدرت نیست، محبوبیت او در میان مردم ناگهان چنان فرو ریخت که دیگر برای انتخابات بعدی اعاده نشد. (مردم عادی نمی‌دانستند که حضور صدام حسین، به‌رغم خطری که برای حکومت‌های محافظه کار عرب و متحد آمریکا داشت، به هر حال در مقابل رادیکالیسم منطقی ضروری و تعادل بخش بود.) از طرف دیگر اقلیت آگاه آمریکایی نمی‌توانستند اضطراب‌های خود را از ناهمگونی روزافزون نسبت به توزیع درآمد، فساد، جرم، آشوب، مداخله‌ها و جنگ‌طلبی‌ها پنهان دارند. به این سبب آنها نیز به عرصه مطبوعات و نارضایتی‌ها راه یافتند. برای آنها این موضوع که ۷۰ درصد از درآمد سرانه ایجاد شده در دوره ریگان - بوش به ۱ درصد جامعه تعلق می‌گیرد و تقریباً گرفت (۱۴)

می‌آید. بهر تقدیر، در اینجا، دیگر ماشین مدیریت و مهندسی اجتماعی عالی توسط جناح محافظه کار و راستگرای افراطی وابسته به حزب جمهوریخواه (که هم در برابر جناح راستگرا و لیبرال این حزب و هم در برابر دموکراتها دست بالا را داشت) از کار افتاد. کلینتون در ۱۹۹۴ به قدرت رسید. وی با طرح شعارهای دیگری در برابر بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ظاهر شد. او که از پشتوانه مخالفت با جنگ ویتنام برخوردار بود و خود را به داشتن منش آزادخواهانه و حمایت از اقلیت و محرومان معرفی می‌کرد، از نخستین روزهای حکومت، ضرورت توجه به واقعیت‌های برتر و مصالح عالی‌تر را در برابر شعارهای انسانی خود، لمس کرد. حضور بحران هائیتی که می‌رفت به یک کشتار همگانی و سریع مردم کم‌بینه این کشور که به طرفداری از رئیس‌جمهوری جدید برخاسته بودند نشانه‌یی از آن بود. در این جا دیگر صلح‌طلبی به سیاق ۲۰ سال پیش در مقابل جنگ ویتنام بکار نمی‌آمد. این بهانه که رئیس‌جمهور جدید هائیتی به طور غیرقانونی در مقابل رئیس‌جمهور قبلی به قدرت رسیده

و حالا آمریکا می‌باید آن قبلی را در کنار گرفته به مسند بنشاند، برای مداخله این قهرمان صلح طلب در یک کشتار جدید، کافی بود. اما دهها نمونه زورگویی و استبداد و قانون شکنی، در بوسنی، در عراق، در رواندا و در اسرائیل قرار نبود هیچ تحریکی در سیاست خارجی پدید آورد. در مقام ریاست جمهوری و در مسیر دستیابی به آن، البته گویا سوابق صلح طلبی و دموکراتیک فقط به صورت ابزاری برای جمع آوری آرا بکار می‌آیند و نه برای تحول در ساختار سیاست خارجی.

کلیتوتن با مجموعه‌یی متفاوت از سیاستهای اقتصادی و اجتماعی به میدان آمده سیاست افزایش مالیات، افزایش و تعهد تازه پرداختهای رفاهی و اجتماعی بهداشت عمومی، کمک به فشار پائینی و یکباران، نداشتن تعجیل یا اولویت بر سیاست بودجه مترازن (به معنای کاهش پرداختها و مسئولیتهای اجتماعی دولت)، آزادیهای فردی و اجتماعی بیشتر، حل بحرانها و آسیبهای اجتماعی چون جرم و جنایت و حمل اسلحه، حفظ حقوق اقلیتهای اجتماعی (شامل حقوق هموسکسوالها) رابطه عالی تر با اسرائیل، حفظ دستاوردهای جهانی دوره ریگان و بوش، برخورد قاطع با حکومتهای مخالف آمریکا و جز آن.

آغاز سیاستهای واکنشی

این مجموعه اما از حیث اقتصادی بانارسانی مالی و جرب لای چرخ گذاشتنهای انحصارهایی که از آن زمان می‌دیدند روبرو شد. توان اجرایی آن نیز کم بود، نمایندگان سیاستهای تشویق سرمایه گذاری و پیشودگی مالیاتی، خود را تحمیل می‌کردند، جنگ تبلیغاتی علیه کلیتوتن و متهم کردن وی به ارائه شمارهای هوافر بیانه بکار افتاده بود. تعارض و ناگزیری، سیاستهای مبهم، دوپهلوی و ضعیف خارجی را موجب می‌شدند.

از یک طرف پرخاش و دفاع از اصول مطرح می‌شد، از طرف دیگر در همان زمینه‌ها، در جای دیگر جهان کوتاه آمدن و نادیده گرفتن پایه‌یی ترین اصول انسانی و حقوق بشر شکل می‌گرفت. سیاستهای توخالی بکار می‌رفت و می‌رود که قابلیت دوام ندارند و از حمایت داخلی برخوردار نمی‌شوند. اما سیاست اسرائیلی و سیاست فشار بر رقبای جهان صنعتی برای دریافت امتیاز، البته جایگاه محکمی را دارند. پس دیگر چه جایی برای برخی ادعاها و سوگیریها می‌توانست وجود داشته باشد؟ مهمتر آن که بحران و فشارهای ناشی از آن ادامه یابند. حتی سیاست جدید یعنی کاستن از کسری تراز پرداختها از طریق وادار کردن رقبای صنعتی به خرید بیشتر و فروش کمتر به آمریکا، نتیجه‌یی چندانی در خور نداد و تنها تعارض میان آمریکا و ژاپن را به مرحله‌یی بحرانی کشانیده است. این نظر که بسبب گذاری ابتکاری شیمیایی در متروی توکیو و انفجار کلاسیک عمارت اوکلانما، عبارت از ضربه‌هایی هستند که سرمایه‌داری زخم خورده دو دولت یا نیروی ویژه ایشان از دو طرف به یکدیگر وارد می‌کنند، منطقی قوی

می‌باید. به ویژه ادامه کار و تلافی جوینها سخت تردید برانگیز شده‌اند. جنگ اقتصادی آمریکا و ژاپن. یک خط اصلی از سیاست جهانی و سیاست اقتصاد داخلی حکومت دستگاه کلیتوتنی است.

در این اوضاع، می‌شد انتظار داشت که جناح راستگرای جمهوریخواه در برابر این مجموعه سیاستها واکنش نشان دهد. آنها با دستیابی به قدرت در کنگره سیاستهای واکنشی خود را آغاز کردند. جمهوریخواهان از آغازین روزهای سال ۱۹۹۵ برای اولین بار پس از چهل و اندی سال توانستند اکثریت را در کنگره (حاصل جمع مجلس نمایندگان و سنای آمریکا) بدست آورند. ناتوانی دستگاه حکومتی کلیتوتن از حل اساسی بحران



بیل کلیتوتن

اقتصادی باضافه ضعفهایی که بر مردم منجر به روی کار آمدن یک اکثریت بی سابقه از جمهوریخواهان در کنگره پس از چهل و اندی سال شد. دو نفر بنامهای نیوت گینگریچ (سخنگوی مجلس نمایندگان) و دیگری آقای دال (کاندیدی احتمالی حزب جمهوریخواه برای ریاست جمهوری دوره آینده) رهبری جمهوریخواهان و آنچه را که خودشان انقلاب می‌نامند برعهده دارند. این باز، اما انقلاب آنها برای جلوگیری از برنامہ کمک‌رسانی به معرومان نسی و از طرحهای رفاه است و نه برای به اجرا درآوردن چنین خواستهایی. انقلاب آنها از هدفهای اجتماعی و از خواستههای مردمی نیرو نمی‌گیرد، بلکه می‌خواهد نسبت به این خواسته‌ها منطقی، معقول و خوبشندار باشد. با این کار اقتصاد آمریکا، به قول ایشان از بحران نجات می‌یابد. به نظر می‌رسد کار ایشان بیشتر به انقلاب در ضد انقلاب، می‌ماند. آنها می‌خواهند تمامی ساختمان برنامه فدرالیسی فدرال را در هم بکوبند (۱۶) آنها می‌خواهند کاری کنند که دیگر هیچ سیاست اصلاحی برای کمک به معرومان ضرورت و موجودیت نداشته باشد، زیرا گویا رونق اقتصادی با کسار انقلابی ایشان دائمی می‌شود.

با آنکه اکثریت آمریکاییها در نظرخواهیها، قطع فوری پرداختهای دولتی به بیکاران و نیازمندان را

عادلانه ندانسته‌اند و با آنکه چندان به شعار ظاهرالصلاح یافتن کار بجای پرداخت حقوق بیکاری و مستمری (مطرح شده از سوی جمهوریخواهان) روی خوش نشان نداده‌اند، اما باور کرده‌اند که امروز مردم بیشتر مایلند به خود و خانواده خود بیندیشند تا به دیگران. همین بیان واقعیت اسفناز مربوط به از خود بیگانگی جدید در آمریکا، بهانه‌یی به دست جناح جمهوریخواه به قدرت رسیده در پارلمان داده است تا بگویند آمریکاییها دارای دو فکر هستند: با آن که به پرداختها به مستمندان اعتقاد دارند اما آمادگی دارند تا نظرات راست، را دایر بر اینکه سیاستهای جاری (مربوط به دوره زمامداری کلیتوتن) پیروده بوده و باید کنار گذاشته شوند بپذیرند.

جنگ قدرت در درون آمریکا

گروه جمهوریخواه، دموکراتها را در کنگره به عوامفریبی مستهم می‌کنند. دموکراتها بیرحمی جمهوریخواهان را به مردم می‌شناسانند، در حالی که خودشان در برابر شماری از مصائب ضد انسانی داخل و خسارح بسیار نهایت خونسردی سکوت می‌کنند. جمهوریخواهان از سیاستهای منطقی برای نجات اقتصاد نام می‌برند، ولی آشکارا از مقابل استدلال دموکراتها دایر بر شکست خورده بودن تجربه‌های و خیم آن سیاستها کنار می‌روند و حرف خود را تکرار می‌کنند. حتی از سوی جمهوریخواهان گفته می‌شود که شعارهایی چون مراقبتهای بهداشتی در سطح جامعه، با مخالفت بخشی از مردم روبرو شده است. واقعیت، اما اینست که تعارض منافع و دل بستگی بیمارگونه و خودخواهانه به سود و رفاه و سرنوشت مالی «شخص خود»، که به تمامی در مانداب خود پرستی و پراگماتیسم غیر انسانی شکل می‌گیرند و تحت تبلیغات و سیاستهای فرهنگی در سالیان سال توسط مهندسین اجتماعی آمریکا، پروراند شده‌اند، به صورت گنج‌کننده‌یی درآمده است.

سیاستهای اجتماعی و اقتصادی برای مقابله با بحران می‌باید تکه تکه و بریده بریده شود و هر تکه آن با گوشه‌یی از منافع یک گروه اجتماعی که در جای دیگر همان گروه نیست، تطبیق یابند. به هر حال رئیس جمهور دانسته است که نمی‌تواند مانند روزهای اول انتخابات و مانند زمان طرح شمارهای یک رفاه خواه نسبتاً زادیکال باشد. او باید به راست به غلطد و خود را به عنوان یک رفاه خواه میانه رو در جامعه مطرح کند. این را فشارهای جمهوریخواهان باعث شد، ولی در واقع جمع جبری گروههای مختلف، که بر حسب منافع فشار متفاوت، حتی مقوله روز، گروه‌بندی می‌شوند و بر حسب آن-و چه بسا صادقانه- موضعگیری می‌کنند، به آن شکل داد. فعلاً برای رئیس جمهور مهم این است که این جمع جبری آرای سیاسی چه می‌گوید. در این میان نیازهای واقعی رشد انسانی و توسعه اجتماعی، که قاعدتاً می‌باید از طریق عمق یافتن نظرات و به میدان آمدن دالمن اندیشه‌ها و شناخت و آگاهی مردم آمریکا نسبت به واقعیتهای جهانی، مطرح و به دستور واقعی سیاسی و

اقتصادی تبدیل شوند، پنهان می‌مانند. مسایلی چون موضوع بجه‌های یتیم و یا رودرویی با تبهکارهای دیوانه‌وار، با جنبه احساسی مطرح می‌شوند و طرفین هم برنامه توسعه عدالت اجتماعی خود را دست بالا به همان حد تقلیل می‌دهند و به سراغ ساختارها نمی‌روند، حتی وضعیت مهاجران قانونی آمریکا که مالیات می‌دهند اما از رفاه بسیار کمتری نسبت به تبعه آمریکا برخوردار می‌شوند، طرف توجه قرار نمی‌گیرد.

جنگ قدرت و تلاش برای جا انداختن سیاستهای جاری صرفنظر از بجهای تند و نظرهاهای عامه‌پسند و غیر قابل دوام، پیرحال بر حول محورهای مشخصی نیز شکل می‌گیرند که نسبت به گذشته محکمتر و متمایز تر از سیاستهای رقیب و وابسته تر به منافع ویژه گروههای سرمایه‌داری انحصاری و نیمه انحصاری است. این محورها معمولاً در پس سیاستهای اعلام شده برای مهار بحران و یا

کنیم، مانع رشد اشتغال می‌شود. جناح جمهوریخواه در مقابل چه می‌گویند؟

پیش از پاسخ اجازه بدهید از سیاست اقتصادی کلیتون نام ببریم. او در مقابله با بحران و (کساد باضافه تورم باضافه محرومیت) به نظر می‌رسد که مهار تورم را همراه با سیاست پرداختهای جبران کننده افت سطح زندگی و پرداختهای کمک هزینه‌یی به اقشار پائینی نشان‌گیری کرده است. در چهارچوب مجموعه سیاست‌های دستگاه حکومتی کلیتون افزایش مالیاتها موجب کاهش تقاضاهای اضافی می‌شود و این تورم را مهار می‌کند. اما در این مجموعه شیاستها، جواب کسادی و بیکاری را می‌باید با اتکای متعادل تر بر روش کینزگرایانه متعارف، یعنی اتکا به هزینه‌های دولتی و اعطای اختیارات و تقویت سرمایه گذاری‌ها داد. اما افزایش مالیاتها، به گمان جمهوری خواهان،

جمهوریخواهان مدعی شروع یک انقلاب اقتصادی. اما آیا بواقع چنین است؟

برای کاهش نرخ تورم و افزایش اشتغال و نظایر آن پنهان می‌مانند. وظیفه بررسی اقتصاد سیاسی یافتن پیوند بین قدرتهای سیاسی، شیاستهای اقتصادی و مبانی طبقاتی و منافع مرتبط به آن است. این ۲۳۰ نماینده جمهوریخواه در کنگره که حالا خود را متعلق به یک برهه تاریخی تعیین کننده و بسیار مهم می‌پندارند، واقعا به طرز بی‌تابی به یه طرح سیاستهایی متمایز از سیاستهای کاخ سفید دست زده‌اند. در عین حال ایشان نیز، طی برنامه‌های زمان بندی شده برای پیشرفت کار، به تدریج شعارها و طرحهای خود را تعدیل و سطحی می‌کنند و با خونسردی تمام نام آنرا و افکارایی می‌گذارند. نوعی همگرای، به رغم تعارضهای شدید و بی‌سابقه، بر سر مسئله روح منافع سرمایه‌داری وجود دارد. شکستهای رئیس جمهور در امور بین‌المللی (مثلاً عدم موفقیت او در قانع کردن کشورهای صنعتی جهان برای تحریم اقتصادی ایران) به نفع جناح رقیب تمام می‌شود. این جناح به نوبه خود اتخاذ چنین سیاستی را نیز موجب می‌شود، اما در عین حال نشانی از این که دو جناح به قطبهای کاملاً متمایز اجتماعی تبدیل شوند وجود ندارد. با این وصف، اما، امروز تعارض سنگین است.

جمهوریخواهان مایلند چند نهاد دولتی را تعطیل کنند، هزینه‌های دولتی را تقلیل دهند، ولی نه هزینه‌های نظامی‌را، چرا که آنها (منظور رهبری جناح جمهوریخواه کنگره است) با انحصارهای تولید اسلحه ارتباط حیاتی مادی دارند. جمهوریخواهان می‌خواهند پرداختهای رفاهی دولت را کاهش دهند آنها هدف خود را ایجاد شغل اعلام می‌کنند و کم کردن بیکاری. بنا به بررسی دنوآم جامسکی^(۱۷) سال ۱۹۹۲ پیش از ۱۷ میلیون نفر (۱۳/۱ درصد از نیروی کار) بیکار یا کم کار تلقی می‌شدند. معلوم نیست که این نرخ فردا بالاتر نرود. اما کاهش هزینه‌های دولت، اگر به گونه کینزگرایانه فکر

موجب حذف انگیزه سرمایه‌گذاری و دولتم کسادی و بیکاری می‌شود. به این بیکارچی نباید با سیاست پرداختهای انتقالی به بیکاران پاسخ گفت. آنها می‌گویند در واقع کلیتون نتوانسته است چنین پاسخی را در عمل بدهد، زیرا تأمین بودجه آن ناشدنی بود، اما نمی‌گویند خودشان از یکسو و ساختارهای اقتصاد سرمایه‌داری بحران زده از سوی دیگر تا چه حد مانع تحقق چنین برنامه‌هایی بوده‌اند. به نظر آنان سیاست توازن بودجه باید به تدریج و در ۷ سال آینده صورت بگیرد. لذا باید به تدریج با کاهش هزینه‌ها و کاهش مالیاتها (که همان کاهش درآمد دولت است) کار را به نحوی به جلو برد که سال به سال کسری بودجه کاهش یابد. بنظر آنان با وجود اثر منفی کاهش برخی هزینه‌های دولت، چون، هزینه‌های نظامی سر جای خود می‌مانند و از همه مهمتر چون مالیات کم می‌شود، پس انگیزه‌های سرمایه‌گذاری هم تقویت می‌شوند. بنظر آنان اگر نگرانی سرمایه‌داران از افزایش دستمزدها از بین برود اقتصاد رو به شکوفایی می‌گذارد. گویا تکرار تجربه ریگانومیکس یعنی بالا بردن شدید نرخ بهره، سیاستهای محدودیتهای ناآشکار داخلی برای کاهش واردات و افزایش صادرات آمریکا (به رغم اعلام حمایت جهانی از سیاست تجارت آزاد) و ارائه تورم و بی‌خیالی نسبت به کاهش دستمزدهای واقعی، به ذهن آنان مزه کرده است.

شکست مقطعی جمهوریخواهان

اما کلیتون هم نمی‌داند برای دوره بعدی ریاست جمهوری چه سیاست جامع و پایدار ضد بحران را باید پیش بگیرد. کسادی جان سختی می‌کند. آیا او به این امید است که با دادن وعده‌هایی کم تحقق‌پذیر به نفع

مردم هادی آرای خود را جمع کند و سپس، در دور بعد، دست به یک برنامه اصلاح نشده به نفع سرمایه‌گذارها و به نفع سود سرمایه‌داران بزند؟ آیا او با جناحهای سرمایه‌داری تسلیحاتی (که در طرح جنگ خلیج فارس در دوره زمامداری بوش حسابی پشت خود را بستند) کنار آمده است؟ آیا او از محدودیتهای اندکی که بر برخی سرمایه‌ها اعمال می‌کند نگرانی ندارد زیرا در خفا طرح خود را برای اتحادیه‌های کارفرمایی و کارتلهای صنعتی و مالی توضیح داده است؟

به نظر می‌رسد مهمترین موضوع اختلاف فعلی دو طرف در آمریکا، یکی اینست: مالیات بگیریم و به اقشار فقیر بدبهم (طرح دستگاه حکومتی کلیتون) تا دوره کسادی و بیکاری و تورم، کم در دسترس و کم آزار بگذرد (ولی به قول جمهوریخواهان با این کارمان فترا را از تلاش و کار و انتطاف باز داریم و در عمل هم نتوانیم خدمات لازم را ارائه کنیم و سیاستهای خدمات اجتماعی را سامان دهیم). یا این که مالیات را کم کنیم و پرداختی هم به اقشار پائین نداشته باشیم و در عوض در سایه این سیاست سرمایه‌گذاری را تشویق کنیم تا در دوره کسادی و قیل از پایان آن بقدر کافی کار ایجاد شود.

اما دو موضوع اختلاف نظر اساسی دیگر عبارتند از: اول، موضوع جناحهای اقتصادی متغیر از سیاستهای اقتصادی و اجتماعی و عملکردهای بین‌المللی دولت، و دوم موضعگیری بین‌المللی آمریکا.

طرح خودنمایانه اصلاح برای بودجه متوازن که از سوی جمهوریخواهان مطرح و عنوان طرح انقلابی به خود گرفت، در عمل با حذف خدمات رفاهی و پرداختها به بیکاران، آنقدر صرفه‌جویی محدودی برای بودجه ایجاد می‌کند، که دست کم از حیث عدد و رقم حیث است نام انقلابی روی آن بگذاریم. این طرح البته مازاد درآمدهای احتمالی را نیز که ممکن بود با دریافت مالیات ایجاد شود، از بین می‌برد زیرا به سیاست کاهش مالیاتها اعتقاد داشت. در مقابل، طرح بودجه کلیتون هم پرداختها را بالا می‌برد هم مالیاتها را، و با این وصف باز گرفتار عدم توازن می‌شد. می‌بینیم که موضوع بودجه متوازن در واقع در هر دو دیدگاه امری نشدنی و موکول به آینده است. عدم توازن در بودجه و در تراز پرداختهای خارجی، میراث ساختاری سرمایه‌داری آمریکاست که نتوانسته است بر ولع انباشت و بر ناموزونیهای درونی خود فائق آید. به هر حال طرح اصلاح بودجه متوازن جمهوریخواهان با اختلاف یک رأی در سنا شکست خورد. این شکست البته همکاری و نزدیکی بیشتری بین دو جناح را امکان‌پذیر نکرد. گرچه جناح ریاست جمهوری به سمت خط میانه حرکت کرد و از شعارهای رفاه مردم تا حدی دست برداشت ولی شکست مقطعی جمهوریخواهان آنها را آرام نکرد. دموکراتها اعتقاد دارند که سیاست جمهوریخواهان یک قلب است تا بتوانند سیاستهای محکمی را که می‌توانند هزینه‌های دولت را به نفع بودجه متوازن، کاهش دهند، به آینده موکول کنند. به این ترتیب، گویا جناح جمهوریخواه از تعارضهای درونی نیز در عذاب

است (مانند جناح مقابل) این تمارض پخاخر آنست که حذف هزینه‌های دولتی سهم یکی از گروه‌های عضو جناح را کاهش می‌دهد. بودجه متعادل و سالم، در طول ۷ سال از نظر جمهوریخواهان با به تعویق انداختن برخی از پرداختها به آینده و با کاهش مالیاتها و بالا بردن سود در زمان حال پدید می‌آید. اما کدام گروه سرمایه‌داری می‌برد و کدام می‌بازد؟ سود کدام جناح باید فردا و به آینده موکول شود. این است که قاطعیت تصمیم‌گیری در این مورد بروز نمی‌کند؛ گرچه به نظر می‌رسد همکاری ایشان برای فشار بر جناح دموکرات ادامه یابد.

جناح دموکرات در کنگره لزوماً همسو و هم پای رئیس جمهور نیست. در اینجا نیز تمارض منافع حاکم است. شاید بخاطر همین باشد که دموکراتها رئیس جمهور حزب خودشان را وامی‌دارند عقب‌نشینی کنند و دست و پال سیاستهای را از حوزه‌هایی که واحدهای اقتصادی تحت پوشش سیاسی گروههای مختلف جناح دموکرات را آزار می‌دهد جمع کنند. از همین رو کلیتاً از حل مسئله بحران رکود تئوری ناتوان می‌ماند. او نیروی کافی به اندازه ریگان در اختیار ندارد تا بتواند با اعمال فشار بر مردم عادی و اتخاذ سیاست راست افراطی، بازار شرکتها و انحصارها را موقتاً داغ نگه‌دارد. او در راستای سیاست و اقتصادی نیست که بتواند جنگ دیگری را برای افزایش تقاضا، بدون تقبل هزینه آن (از طریق سهم کردن کشورهای مستقر در پرداخت هزینه نجات یک مخزن جهان نفت، کویت) دامن بزند. جمهوریخواهان سیاست حضور او را در هالیو به مسخره گرفتند. کارتر (که

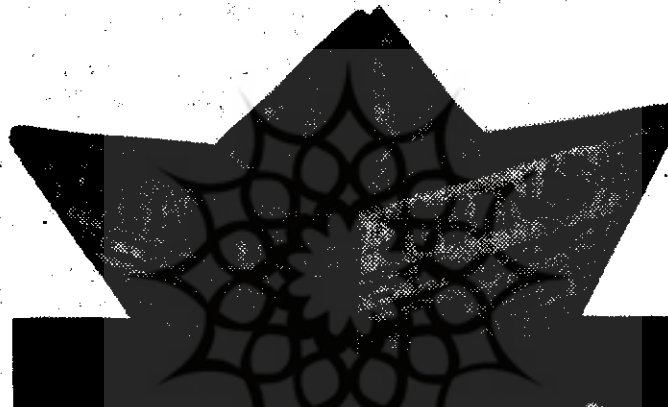
مورد احترام‌ترین شخص در کاخ سفید کلیتاً است) خود از انتقادهای تند و کوبنده به سیاست خودسرانه و بی‌هدف کلیتاً فرودگذار کرد و برای پایان دادن به ماجرای که به کشتار مردم بیگناه هالیو می‌انجامید پا درمیانی و سخت دوندگی کرد. او کلیتاً از مزه‌های خود ساخته که تبدیل به امری حیثیتی برای آمریکا شده بود نجات داد. اما جمهوری خواهان او را رئیس جمهوری خواندند که جنگ بلد نیست و سیاست را نیز نمی‌داند. شماری از این مستندان، همیشه از جنگهای محدود منطقه‌یی استقبال کرده و می‌کنند. اما در مقابل، جناحی از دموکراتها، از این جنگها وحشت دارند، زیرا در میدان رقابت اقتصادی بازنده می‌شوند.

مروری بر تجربه جنگ ویتنام و درسهای امروز آن

این نظر که جنگ ویتنام با بالا بردن تقاضاها و تزریق نیروی اقتصادی، آمریکا را از دوره‌های کساد طولانی در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد نجات داده است، بر پشتوانه‌های قهری تجربی و نظری اتکا دارد. اما این که فشار هزینه‌های جنگ به تدریج بر مزایای آن غلبه کرده و پایان بخشیدن به جنگ (و لذا جانشین شدن ناگزیر فورد به جای نیکسون را که به

استعفا مجبور شد) هملی کرده است، نیاز به دقت و تفسیر بیشتری دارد. واقعیت اینست که آمریکا از مدت‌ها پیش دانسته بود که باید در برابر مقاومت اصحاب آمیز ویت کنگها در ویتنام یکی از سه راه را پیش بگیرد. تسلیم، تبدیل جنگ به یک جنگ ناگهانی بسیار شدید و کوبنده و احتمالاً اتمی و بالاخره تصاعد جنگ.

با انتخاب اول و دوم نیز، البته آمریکا می‌توانست به دریافت تقاضاها و سفارشات نایل آید و اتفاقاً از فشار هزینه‌ها دور بماند. راه حل سوم آمریکا را با فشارهای هزینه‌یی، به زبان بودجه و مردم هادی و به نفع انحصارها (البته با هواراض مثبت در ایجاد درآمد و اشتغال ملی) روبرو می‌کرد اما این راه حل در واقع از سوی نیروهای اقتصادی داخلی که لحظه به لحظه سرنوشتشان با ادامه جنگ گره می‌خورد تحمل می‌شد. آمریکا جنگ را در ویتنام تشدید می‌کرد زیرا از منافع آن بهره‌مند می‌شد، اما نمی‌توانست آن را یکسره کند، زیرا عواقب و واکنشهای



بعدی را از سوی شوروی و از همه مهمتر از سوی مقاومت نمی‌دانست، نمی‌توانست تسلیم شود زیرا شکست در این جنگ، می‌توانست از سوی دیگر خصیان و لطمه به منافع جهانی این کشور وارد آورد.

نتیجه، اما، تحمل چند گانگه‌ها و سپس شکست و شرمساری و فرار بود. چند گانگه‌هایی که از یکسو منافع انحصارها را از جنگ در برداشت و از سوی دیگر آثار ترغیبی آن را در درآمد و اشتغال داخلی ولی از آن سوی تر فشارهای مادی، بحران بودجه، ناراضیهای اجتماعی، انزوای و فشرده شدن فتر بحران برای انفجار بعدی، پیهوده نیست که امروز پس از گذشت بیست سال از تاریخ تسلیم، هنوز راستگرایان افراطی بر این باورند که می‌توانستند با استفاده از آتش متراکم و بمبارانهای فشرده‌تر (یعنی باز هم بیش از آنچه‌ی که در طول این جنگ و خشیانه انجام دادند و نتیجه‌یی حاصل نیامد) جنگ را به نفع خود تغییر دهند. اما باز پیهوده نیست که در مقابل ایشان کسانی می‌گویند شاید راه حل، در کاستن از مالیاتها باشد ولی اگر جنگی پیش آمد، می‌توان هم تقاضاها را بالا برد و هم با آتشی فشرده و نابودکننده کار را یکسره کرد. (۱۸)

سیاست خارجی آمریکا اگرچه از سنتهای گذشته خود مایه می‌گیرد، اگرچه به ساختارهای اجتماعی و

اقتصادی موجود اتکا دارد، اما نوسانها و شدت و ضعفهای آن در ارتباط با سیاستهای اقتصاد داخلی و تمارضهای منافع طبقاتی، شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد سیاست جمهوریخواهان و پافشاری ایشان بر سیاست کاهش مالیات، ادامه تورم به نفع سود، حذف مسئولیت رفساهی دولت و جز آن، می‌تواند بخشهایی از سرمایه‌داری صیونستی را حسابی به سمت خود جذب کند. درست است که دستگاه حکومتی کلیتاً در سیاست خاورمیانه‌یی و سیاست حزب - اسرائیلی خود، به سنتهای آمریکایی وفاداری نشان داد، ولی تغییراتی را نیز پذیرفت.

وجهی از سیاست صلح خاورمیانه بر پایه فشار بر اسرائیل برای اعطای امتیازهای محدود به فلسطینی‌ها به رهبری ساف قرار دارد. این همان امتیازهایی است که تا همین چندی پیش، اگر در مقابل بگین از آن حرفی به میان می‌آمد، وخیم‌روانش آنی به بیماری پرخاش و تهاجم خطرناک تبدیل می‌شد. اما خسته شدن مردم آمریکا از قبول بار مسئولیت پرداخت و کمک به اسرائیل به حساب مالیات دهندگان، آن هم در این دوره بحرانی (۱۹) و تغییر جهت ملایم در رأی و پیشن یهودیان، به ویژه روشنفکران و عوامل مشابه دیگر، طرح سیاست صلح را مطرح کرد و پایدار ساخت. فشار بیشتر بر اعراب، به خاطر آن همه ناوانی که آنان در جریان جنگ پرداختند، و خشمی که می‌رود در منطقه، مانند خشم مردم از واقعه هائیتی برانگیخته شود ناممکن است.

قدرتهای صیونستی روز به روز، بیشتر با رقابت تقریباً پنهان جناحهای دیگر سرمایه‌داری، از جناحهای سرمایه‌داری طرفدار اعراب و یا ملایم نسبت به ایران، که در میان جمهوریخواهان نیز جای دارند، (۲۰) روبرو می‌شود.

در شرایط صلح ناگزیر فعلی در خاورمیانه، ممکن است وزنه قدرت صیونسم آمریکایی به نفع گروههای رقیب کاهش یابد و این ممکن است آنها را به سمت جمهوریخواهان متعادل کند. به ابق ترتیب یکی از معدود، و یا شاید تنها راه حل، دستگاه حکومتی کلیتاً اعطای امتیازهای تبلیغی ویژه است تا بتواند در دور دوم انتخابات پیروز آید. پیشنهاد سیاست تحریم اقتصادی در جمع یهودیان آمریکا، البته می‌توانست نظر منفی جناحهایی از سرمایه‌داری را که از این تحریم، در این دوره کساد، آسیب می‌بینند برانگیزد. کلیتاً، احتمالاً سرانگشتی سبک سنگین کرده است. آن جنبه منفی از امتیاز مثبت جلب نظر مساعد جامعه یهودی - صیونستی آمریکا که البته سابقه دوستی با دموکراتها را هم دارند - کمتر برآورد شده بود. نه کلیتاً، که آمریکا، امروز زیر فشار بحران و رقابتهای داخلی و گشمکشهای اقتصادی با رقبای صنعتی جهان، چنان قرار دارد که نمی‌تواند تصمیماتی یکسره و یکجانبه‌یی را جا بیندازد. با آنکه

گروههای حاکمه آمریکا همواره در یک خط واحد نیستند

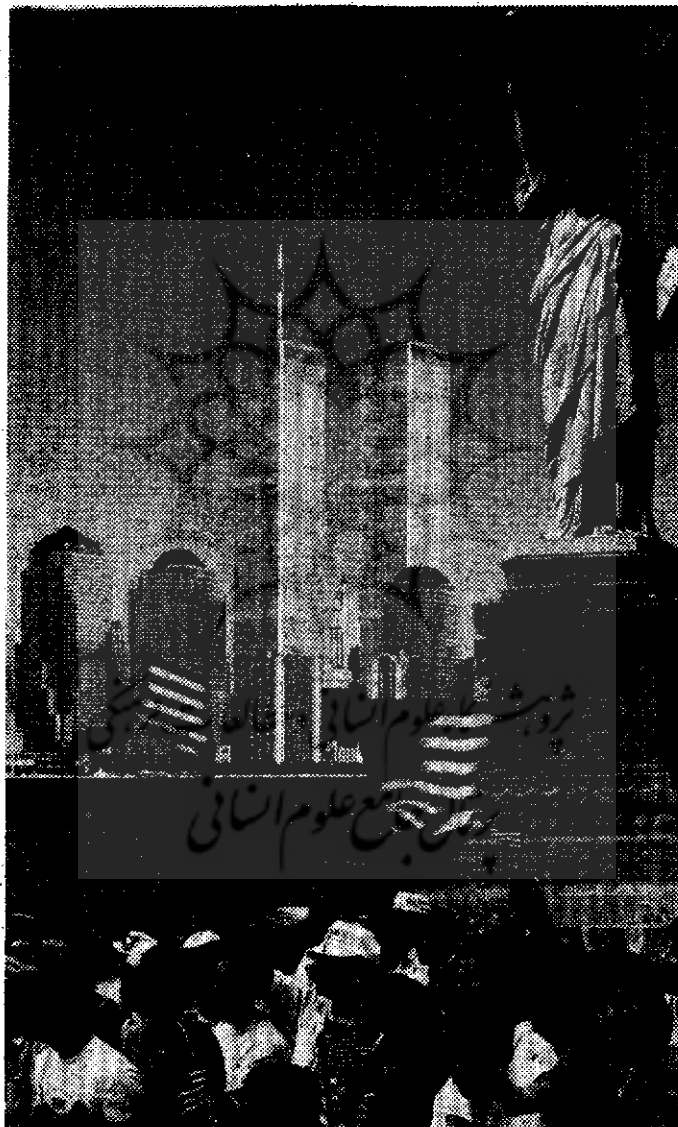
طرح تحریم ایران قبلاً از سوی جمهوریخواهان، آنها با برنامه‌هایی سختگیرانه‌تر اعلام شده بود، اجرای آن از سوی دستگاه حکومتی کلیتون، از آغاز عقیم ماند. طرح شعار تبلیغاتی، و توپ ماجرا را به زمین حریف فرستادن و اجزای یک مجموعه سیاست را با منافع این و آن جناح سرمایه‌داری تطبیق دادن، واقعیتی است تعیین کننده‌تر از اصول پایدار در سیاست اقتصاد و سیاست

جهانی. در عین حال، گروههای ذینفع همواره در یک خط واحد نیستند و بر سر این و آن مسئله جهانی یا تصمیم اقتصادی جای خود را تغییر می‌دهند. اینها همه، موقعیت دستگاه حکومتی فعلی را با ابهام و سردرگمی بیشتر روپرو ساخته است. دیدیم که چگونه صاحبان بنگاههایی که از کم شدن عرضه نفت در بازار جهانی و گران شدن احتمالی آن (با تحریم نفت ایران) زیان می‌دیدند و یا تورم را به زیان خود می‌یافتند (و بر روی صادرات ۸۰۰ - ۷۰۰ میلیون دلاری آمریکا به ایران حساب باز می‌کردند)، سیاست کلیتون را هول و هیجان زده و حتی کودخانه تعبیر کردند. همین گروهها ممکن است در واقعیه دیگری با او همکاری کنند. با این وصف اختلافهای اساسی بر سر سیاستهای اقتصادی، سیاستهای رفاهی، قیمت و دستمزدها، موضوعگیری جهانی، تجارت اسلحه، جنگ و جز آن جدی است و صنفا را از یکدیگر متمایز می‌کند. نمایندگان جمهوریخواه مخالف کلیتون در کنگره نگران تردید رئیس جمهور هستند و به این سبب، با آنکه خود طراح اولیه این طرح به حساب می‌آیند، پیش‌بینی می‌کند طرح او در کنگره رای لازم را بدست نیاورد.

باری، تعارض و کشمکش در داخل و خارج ادامه دارد، بر خوردها خشونت‌بار و نسلفی‌جویانه می‌شوند. تحمل رشد اقتصادی سرمایه‌داری ژاپنی، تحمل تشکلهای طبقاتی داخل و تحمل اوجگیری جنبش‌های ضد امپریالیستی جهان برای بخشی از رهبری جناح سرمایه انحصاری دشوار است. در عین حال آمریکاییهای خوب، روز به روز، بیدار و

هشیارتر می‌شوند. آنها که اقتصاد و جامعه را آستان حوادثی تند و باور نکردنی و معطوف به فروپاشی می‌بینند و راه درمان را در تعدیل ثروت و درآمد، مشارکت و همکاری و صلح بین‌المللی، عدالت اجتماعی و توسعه دموکراتیسم واقعی و حفظ محیط

زیست انسانی می‌دانند، و بروز خشونت‌های گروههای افراطی و نیمه فاشیست را زنگ خطر جدیده حساب می‌آورند، آمادگی‌هایی هم برای نگرش‌ها و راه‌حلهای ساختاری از خود نشان داده‌اند. ملت‌های تخت ستم، افسا هشیار جهان و حکومت‌های مردمی از طریق گسترش دموکراتیسم و اعتماد عمومی، رشد و رفاه واقعی همراه



وحدت گسترده جهانی و هم‌پیمانی هم سرنوشتها در برابر قدرتهای نظم ستم نوین جهانی دارد. آزادی و عدالت اجتماعی و صلح در همه جهان، اگر هم بتواند با استقلال عمل داخلی و انعطاف در روشهای اقتصاد سیاسی و با اندازه‌هایی از سیاستهای بازار آزاد در هر کشور همسو باشد، قطعاً با سلطه استبداد داخلی، با روشهای سیطره جویانه و غیردموکراتیک، با مرگ اعتماد به نفس توده‌ها و مسئولیت‌پذیری آنان، با مرگ استقلال واقعی ملی، با سلطه سیاست‌های تحلیل شده سرمایه‌داری مرکزی و نهادهای جهانی وابسته به آن میسر نیست. در این میان سنجیدگی عمل و فراخوانی همدلیهای مردم جهان، به ویژه افکار عمومی مردم غرب، بسی ارزشمندتر از سیاستهایی است که نتیجه‌اش یک فریاد است ولی تحریک خشم نابودگرانه قدرتهای مسلط، از طریق قهر و نیرنگ، بی آنکه فرصتی برای همدلیها به مردم محروم بدهد.

فهرست

- ۱- راوی باترا، بحران ۱۹۹۰، ترجمه خسرو اسدی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲- راوی باترا، همانجا، صفحه ۸ و صفحه پیشگفتار.
- ۳- راوی باترا، همانجا، صفحه ۱۲.
- ۴- P.R. Sarkar, Human Society, Part 2, Washington D.C. Protuit Universal, نقل از راوی باترا.
- ۵- جان کنت گالری، آتلانتیک مانلی، ژانویه ۱۹۸۷.
- ۶- در این باره لازم نیست، بجز ارجاع خواننده به مقاله‌های متعدد مندرج در مانلی ریویو و نیوفتدیدیو و سایر نشریات مشابه، کار دیگری بکنم. آثار هری گلداف، سوئیزی، هیللی بند و دیگران نیز در همین راستا اساسی و خواندنی‌اند.
- ۷- راوی باترا، همانجا، صفحات ۶۸ - ۶۰.
- ۸- Charles kindleberger, Manias, Basic Panics, and Crashes, New York, Basic Book 1978.
- ۹- الف - فریبرز رئیس دانا، نظم نوین جهانی، در، ناموزونیا، نشر سمر، تهران، ۱۳۷۱.
- ب - فریبرز رئیس دانا، انتقال تکنولوژی و استراتژی جدید جهانی، سخنرانی دیمه‌ها ۱۳۷۳، پژوهش و مهندسی، در دست انتشار.
- ۱۰- تايم، ۶۰ آوریل ۱۹۹۵، مقاله ۱۰۰ روز ازل و دوام کنگره.
- ۱۱- رود ریگر، دورنوش و استانی فیر، و به نقل از راوی باترا همانجا، صفحه ۱۰۸.
- ۱۲- راوی باترا، همانجا، صفحه ۵۸.
- ۱۳- نوآم چامسکی، نظم‌های جهانی، کهنه و نو، ترجمه مهید ایران طلب، اطلاعات، ۶ اردیبهشت ۷۲.
- ۱۴- نوآم چامسکی، همانجا.
- ۱۵- راوی باترا، همانجا صفحه ۱۰۴.
- ۱۶- تايم، ۱۰ آوریل ۱۹۹۵، همانجا.
- ۱۷- نوآم چامسکی، همانجا، به نقل از دورنوش.
- ۱۸- تايم، ۲۳ آوریل ۱۹۹۵، صفحه ۳۰.
- ۱۹- تايم ۱۹ دسامبر ۱۹۹۴.
- ۲۰- اورپک مورگنلند، دیدگاههای آمریکا درباره امنیت خلیج فارس، ترجمه مسعود خرسند، جامعه‌سال، شماره ۱۱، شهریور ۷۲.